

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به بحث صحیح و اعم مرحوم صاحب کفایه یعنی در این متاخرین چون دیگر الان بیشتر بنا به این شده که از اینجا بحث شروع بشود که این صحت و فساد که صحیح است یا نه، و صحیح و فاسد به چه معناست.

مشهورتر از کلمات قدمای اهل سنت، چون اهل سنت این بحث را از همان قرنهای اول و دوم دارند یعنی این بحثی نیست که تازه شده باشد، مخصوصا که در قرن دوم یعنی اوائل قرن دوم این بحث مطرح شد که ما یک فاسد داریم یک باطل داریم، از احناف است، ابوحنیفه نقل شده که فرق است بین فاسد و باطل که بعد بیان می کنیم الان نزد ما نزد امامیه فرقی بین فاسد و باطل نیست، اگر یک معامله ای را فاسد می گوئیم باطل هم می گوئیم و هکذا نزد بقیه ی فرق یعنی لا اقل من الان در مثل کتاب شافعی ها دیدم، ظاهرا چون فقط منسوب کردن به احناف ظاهرا فقط ایشان .

البته به یک مناسبتی در این کتاب نظریة العقد، سنهوری هم در اواخرش این بحث را دارد، فرق بین فاسد و باطل به نظر دم در آن دیدم یا جلد اول و سیط حالا یادم رفته است. به هر حال در سنهوری هم با اینکه از متجددین است وجود دارد، به خاطر اینکه عرض کردم اولاً ترکهای عثمانی که اکثر دنیای اسلام به استثنای منطقه ی شیعه نشین ما، تمام دنیای اسلام را گرفتند حنفی بودند و خیلی سعی در ترویج این مذهب داشتند، احتمالا هم کلمه ی امام اعظم هم از زمان اینا رواج پیدا کرد.

اینها حدوداً از اواخر قرن هفتم یعنی بعد از حمله ی مغول به بغداد و زوال حکومت بنی عباس، اینها بعد از مثلاً پنجاه سال حکومت آل عثمان را در ترکیه ی فعلی بنا نهادند و تدریجاً با یک شرح تاریخی خودش بر دنیای اسلام مسلط شدند و آثارش این شد که مذهب حنفی جزو مذاهب بسیار رایج شد البته در شمال آفریقا مذهب مالکی در مدینه مذهب مالکی در قسمتی از خود مصر و اینها مذهب شافعی در خود ایران قسمت هایی از مرزهای غربی ایران مذهب شافعی الی آخره و من فعلاً وارد آن مذاهبش نمی خواهم بشوم این بود.

اما آن که رواج کلی پیدا کرد مذهب حنفی بود و این مجله هم که روی قانون مدنی بود روی مذهب حنفی نوشته شده است، و مخصوصا مسلمانان هند و پاکستان و یا به اصطلاح امروزی ها شبه قاره اینها هم تمایلاتشان شدیداً با مذهب حنفی بوده است لذا این خیلی عنوان پیدا کرد به حیثی که تقریباً واجهه اسلام سعی کردند معرفی کردند.

نه اینکه واقعا و الا در زمان خودش جزو مذاهب بسیار عقب افتاده بود یعنی ارزشی نداشت، لکن این جهات سیاسی به آن اضافه کرد و به این صورت درآورد، آن وقت در این مذهب و یکی از خصائص این مذهب فرق بین فاسد و باطل است که من عرض می کنم. از عبارتی که من الان از کتاب زرکشی می خوانم که ایشان شافعی است، می گوید و عند که فرق نمی کند من فکر می کنم که حالا بعد عبارتش را می خوانم، بقیه ی مذاهب هم فرق نمی کند، علی ای عند الامامیه فرق نمی کند، باطل با فاسد یکی است ایشان می گوید نزد شافعی ها، فقط به حنفی ها نسبت داده شده است، و عرض کردم این بحث اینقدر ... پیدا کرد مثل سنهوری که جزو روشنفکران این جهت حساب می شود ایشان هم این فرق بین فاسد و باطل را آورده است، که من یک توضیحی اضافه بر این مطالبی که ایشان گفته به ذهن خودم می آید که عرض می کنم.

این راجع به این قسمت بحث ، آن وقت از قدیم این بحث مطرح شده عرض کردم یک دفعه ی دیگر البته این عرض کردم نه تازگی شاید در طی چند سال یک مباحثی که ما در اصول داریم یک مقدارش ریشه ی کلامی دارد، تاثیر کلام در اصول به طور کلی دو جور است، یکی اینکه کتب اصول اولیه ی ما را متکلمین نوشتند و اصول مخطوط بوده است خوب این خلط دو تا علم است این مشکل ندارد و بین ما هم تا مدت ها اینجور بود مثلاً ابوصلاح حلبی اولش کلام است ، بعد اصول فقه است بعد فقه است، این کافی ابوصلاح حلبی سه بخش است کلام اصول فقه و فقه کتاب غنیة النوزع هم همینطور است غنیة النوزع سه بخش دارد که عرض کردم چاپ سابق که شده دو بخش دارد اخیراً چاپ محققه ای که شده سه بخش دارد اسم کتاب هم فی علمی اصول و الفروع .

ولذا معروف بود حتی در اجازات هم می نوشتند اصولین می نوشتند، یعنی اصول عقائد که کلام باشد و اصول فقه یعنی اصول خودمان، یک تاثیر فقه اینطوری است یک تاثیرش هم در خود طرح مباحث است، حالا طرح مباحث گاهی اوقات به عنوان طرح مباحث گاهی

.....
اوقات هم به عنوان ، عنوان، مثلا در مساله‌ی برائت طرح مساله را کردند قبح عقاب بلا بیان، این قبح عقاب بلا بیان طرح کلامی است، ادبیات کلامی است.

ولذا عرض کردیم کرارا که به نظر ما درست نیست حتی طرح‌های غیر اصولی در اصول وارد بشود خوب در آنجا می‌گویند که احتمال منجز هست یا نه بحث تنجز می‌کنند، می‌توانند حتی خود طرح را به همان طرح اصولی برگردانند، آیا احتمال منجز هست، نه آیا محتمل متنجز هست یا نه، بحث سر تنجیز و عدم تنجیز و احتمال است، یا شکل‌های دیگر بحث که ما شکل بحث را این گرفتیم که موضوع احکام جزائی اصولا حکم منجز است نه حکمی است که ابلاغ شده ، حکم باید منجز باشد تا احکام جزائی بشود، و تنجز حکم باید به یک وسیله‌ای باشد با مجرد احتمال حالا آن احتمالش را چطوری معنا بکنیم بحث دیگری است به مجرد احتمال حکم منجز نمی‌شود، این بحث اصولی است، هم بحث احکام جزائی را مطرح کردیم هم بحث تنجز حکم را مطرح کردیم کلمه‌ی قبح عقاب بلا بیان را به کار نبردیم.

البته نتیجتا با قبح عقاب بلا بیان یکی است، همان مطلب را می‌گویند چون وقتی می‌گویند احکام جزائی نیست یعنی عقاب بلا بیان، نتیجه‌اش با آن یکی است اما طرح را از طرح کلامی خارج کردیم، به یک طرح اصولی رساندیم، اخیرا هم صحبت حق الطاعه است که مثلا احتیاط واجب است، خوب آن‌ها همینطور است حق الطاعه هم یک تعبیر کلامی است، تصادفا هر دو تعبیر ، تعبیر کلامی هستند هم حق الطاعه تعبیر کلامی است و ادبیات کلامی دارد هم قبح عقاب بلا بیان، اصولا عرض کردم معیار در مسائل کلامی غیر از مبدء و معاد بیشتر مسائل عقوبت و ثبوت است، اگر صحبت از عقوبت و اینها شد مساله روح کلامی پیدا می‌کند.

پس بنابراین تاثیر کلام را وقتی در اصول بررسی می‌کنیم گاهی اوقات یک مساله را متکلمین از زاویه‌ی کلامی مطرح کردند و این در اصول آمده من در همان دوره‌ی سابق عرض کردم این مساله‌ای که در کفایه آمده اتیان المامور به علی وجهه، حالا معروف است دیگر چون کفایه کتاب درسی است، یقتضی الاجزاء، این مساله اصولا دیدم در کتب اهل سنت که طراح این مساله اساسا قاضی عبدالجبار

است اهل همین تهران و ری بوده، رازی به اصطلاح بوده و واقعا هم مرد فوق العاده‌ای قاضی عبدالجبار در اعتزال در عالم معتزله مرد فوق العاده‌ای است.

چون ابتدائاً به ذهن انسان می‌آید خوب اگر به شما امری داد همان امر را انجام دادید امثال محقق شد یعنی چه هل یقتضی الایصال، خوب مثلاً برو آب بیاور در یک لیوان سفید رنگ اینجوری یا در لیوانی که آنجاست، ایشان هم رفت آب را در همان آورد ظاهرش که اجزاء است دیگر خوب، گفت برو آب بیاور با این خصوصیات با همان خصوصیات هم رفت آب آورد، آب از لوله بیاور، آب از یخچال بیاور، از جوب بیاور، با همان خصوصیات اتیان المامور به علی وجه لذا من قبل از اینکه وارد این کتاب ... چون این دوره گفتیم که می‌خواهیم زرکشی را هم بخوانیم به ذهنم آمد که این مسالهی صحت و فساد که ما اینجا داریم با آن مساله ارتباط دارد.

دیدم زرکشی هم همین را نوشته که آیا این امثال اجزاء دارد یا نه البته ایشان تعبیرش این است که حالا این را خوب دقت کنید گاهی اوقات یک مطلب در دو تا مصدر در دو تا فرهنگ به انحاء مختلف می‌آید اینها را باید توجه کرد که بفهمیم مطلب واقعی کدام یکی است مثلاً هل الاجزاء الامثال یوجب الاجزاء این همینی است که ایشان تعبیر کرده اتیان المامور به علی وجهه یقتضی الاجزاء او لا، حالا این مسالهی صحیح و فساد به این مناسبت ...

البته قاضی عبدالجبار قرن پنجم است، به نظرم چهارصد و بیست و هشت باشد، حالا آقایان در این دستگاه‌ها نگاه کنند، به نظرم وفاتش چهارصد و بیست و هشت باشد، اگر اشتباه است نکرده باشد، چون وفاتش قبل از سید مرتضی است.

علی ای حال ...

یکی از حضار: جایگاه احتیاط در بحث متنجز چه می‌شود؟

آیت الله مددی: می‌گوید احتمال منجز است.

یکی از حضار: اگر بخوایم عمل کنیم می‌گوید عمل کنیم یا نه؟

آیت الله مددی: بله عمل کنید دیگر مجرد احتمال منجز است، نه دیگر بحث احتیاط را بر می دارند تنجز حساب می کنند. این حکم منجز می شود.

یکی از حضار: چهارصد و پانزده است.

آیت الله مددی: آها من بیست و هشت در ذهنم بود.

یکی از حضار: با اینکه احتیاط است منجز است.

آیت الله مددی: بله، یا محتمل متنجز است، یا احتمال منجز است، مثلاً اینطور بگوییم احتمالی که در اطراف علم اجمالی باشد متنجز است این می شود احتیاط.

علی ای تعابیر مختلفی است مطلب یکی است ما حرفمان این است که در هر علمی اصطلاحات همان علم را به کار ببریم، خلط نشود، خلط مبحث پیش می آید.

علی ای حال این راجع به این مطلب، از قدیم حالا غیر از آن نزاع از اولی که فرق بین فاسد و باطل بود آن فرق قدیم است، از قرن اول و دوم است، اما این فرق و بحثی که بعدها پیدا شد بحث صحیح و فساد آن وقت متکلمین کسانی که در این کتب کلامی وارد اصول شدند صحیح را موافقت امر و مخالفت گرفتند، باطل آن است که مخالف امر باشد، فقها در مقابل صحیح را مسقط قضاء و اعاده گرفتند، لذا از همان اول هم بحث شد بینشان که اولاً این تعریف درست است یا آن تعریف و اصولاً این بحث مطرح شد که تظهر الثمره در کجا چه فرقی می کند، بحث موافقت اعم یا اعاده و قضاء

اینها نظرشان این بود حالا من اجمالاً عرض می کنم و بعد چون در کتاب مثال های دیگر هم هست ... اجمالاً نظرشان این بود چون ممکن است یک چیزی فاسد باشد اما شما هنوز وظیفه دارید انجام بدهید، امر هم به آن خورده شما هم انجام دادید لکن قضاء داشته باشد، چون مثال هایش هست من فعلاً یکی اش را می گویم.

مثل حج فاسد، عرض کردم سابقا حج در میان عبادات تقریبا حالا این که در این کتاب شافعی منحصر گرفته است، تقریبا منحصر در حج است، که بر فرض هم فاسد شد ادامه باید داشته باشد، از حج خارج نمی شود حج یک مجموعه ای است یک نسکی است ... اما صلاة چرا فرض کنید قهقهه زد صحبت کرد از صلاة خارج شد باید دوباره نیت کند.

در میان فقه های اسلام عده ای بودند آنجا که می گفتند اگر حش فاسد شد و بعدش هم خیلی فساد را طولانی می کردند مثلا اگر مخیط بیوشد حش فاسد است، آن وقت اگر حش فاسد شد يجب القضاء لذا اینکه گاهی می شنویم فلان جار الله است یا فلان رفت یک سال مکه ماند این سرش این بود گاهی اوقات می رفتند مکه مثلا اهل خراسان، عرض کردم آقای بجنوردی می گفتند هفت ماه طول می کشید تا مکه و هفت ماه هم طول می کشید تا برگردند به بجنورد خود ایشان.

خوب اگر این می رفت حج و فاسد می شد و به او می گفتند برو سال دیگر بیا اصلا وقت نمی کرد تا برگردد به خراسان باز بخواهد سال دیگر برود، لذا می ماندند این که در تاریخ دائما خواندیم ... اگر کسی یک سال را در مکه می ماند جار الله نامیده می شد این زمخشری هم که به او جار الله می گفتند از این جهت بود. ایشان جار الله هستند.

اما در روایات ما فساد را فقط زدند به یکی از اعمال آن هم با شرایط خودش، بقیه ی اعمال حج را اگر انجام داد فقط کفاره دارد فساد ندارد لکن همان حج فاسد که در آن یک مورد هست، اگر حش فاسد شد باید ادامه بدهد، و چون حج فاسد است سال بعد هم باید آن را انجام بدهد اگر راه دور بوده بماند و ... میل خودش هر کاری که خواست بکند و آن را انجام بدهد.

عرض کردم الان بعضی از این کشورهای خلیج از دوستان دیدم سه روزه، چهار روزه حج می روند، شب نهم با ماشین می آیند همانجا یک عمره ی تمتع انجام می دهند، روز نهم با ماشینشان می روند عرفات دوازدهم سیزدهم برمی گردند به شهر خودشان، حالا آن سه سال طول می کشد اینجا هم چهارده ماه طول می کشید حالا تمام مراتب را می شود انجام داد.

.....

علی ای حال، آن وقت در روایت زراره دارد که فرضش کدام یکی است، آن فاسد یا این قضاء امام می فرمایند آن فاسد فرضش است، در عین حالی که فساد دارد فاسد است، حالا این شرحش اجمالش این است که آن اصولا بحث البته بحث فقهی بود من نمی دانم چرا آقایان در اصول آوردند، این خصائصی بوده که این عبادت داشته عبادات دیگر این خصیصه را ندارد .

عرض کردیم نماز این خصیصه را ندارد، احتمالا این خصیصه در صوم هم باشد و آن خصیصه این است که اگر عمل را هم فاسد کرد مع ذلک باید تمام کند، چون آن نکته ی اصلی اش در آنجا فقط اعمال نیست، خروج از احرام است، خروج از احرام به جز قربانی محقق نمی شود.

بحث فقط اعمال نیست، که مثلا طواف و سعی صفا و مروه انجام بدهد ، خروج از احرام است، ولذا در صلح حدیبیه هم شاید در تاریخ دیده باشید چون دیگر بنا شد که مشرکین مانع شدند پیغمبر فرمودند که شما وارد مسجد الحرام نشوید، حدیبیه در همین شمیسی واقع شده است، آنجا که رسیدند ادنی الحل است، پیغمبر محرم شدند که حالا این هم یک بحثی است که آنجا محرم شدند یا از مدینه محرم شدند، تا آنجا رسیدند ، مشرکین مانع شدند آماده ی قتال و جنگ و اینها شدند پیغمبر قبول نکردند منتهی به صلح شد. وقتی منتهی به صلح شد یعنی مشرکین سد کردند ، سد و حصر داریم ، مسدود و محصور، مانع شدند، پیغمبر فرمود که از احرام در بیایید، به اصطلاح امروز گوسفند بکشند و از احرام در بیایند.

اینها آمدند گفتند آقا نمی شود از احرام در بیاییم ، ما نه سعی بین صفا و مروه و نه طواف انجام دادیم، سوق هدی نکردیم قربانی ندادیم روز دهم، اصلا از احرام نمی شود در آمد، که در تاریخ ، اهل سنت اینطور نوشتند من نمی دانم مصادر شیعه ... که پیغمبر وارد خیمه شدند ام سلمه با ایشان بود پیغمبر گفت چه کار کنیم گوش نمی کنند، چون در جاهلیت در ذهنشان این بود که بدون آن اعمال از احرام در نمی آیند، چطور پیغمبر می گوید از احرام در بیاییم، ام سلمه هم پیشنهاد کرد که اول خودتان از احرام در بیایید تا اینها یاد بگیرند، اقتدا به شما بکنند و از احرام در بیایند.

.....

علی ای حال این حج یک ارتکاز است، ولذا عرض کردم قبل از اسلام بود این ارتکازی بود در جاهلیت هم بود، این ارتکاز بر این بود تا با آن اعمال اخیر را انجام ندادیم دیروز هم عرض کردیم اتمام اوفوا تموا گاهی به معنای این است که آن آخری را نگاه می کند گاهی به معنای این است که کل عمل را کامل می بیند، توضیحاتش گذشت دیروز، اینجا تموا الحج والعمرة لله آخر را دیده، که هدی و قربانی باشد.

آنوقت احتمال عرض کردیم بعید نیست در روزه اینطور باشد، به این معنا نسبت به روزهی ماه رمضان از قبیل حج باشد، نسبت به روزهی غیر ماه رمضان از قبیل صلاة باشد، چرا چون اینجا داریم ثم واتموا الصیام الی اللیل اینجا هم اتموا داریم لذا حتی اگر افطار کرد مفطر را به جا آورد باز تکلیف دارد تا شب روزه را بگیرد، تکلیف به روزه هست ولو فاسد است قضا دارد، الان در ذهنیت آقایان الان اینطور شده که اگر مثلاً غذا خورد دیگر تا شب آزاد است، نه اینجا می گویند اگر غذا خورد باز بعد نباید غذا بخورد، باید روزه بگیرد تا شب، ولذا اگر دوباره غذا خورد دو تا کفاره دارد.

یکی از حضار: داریم روایت مثلاً امسک ؟

آیت الله مددی: آیهی مبارکه است، بله نه آنکه در عدهای از روایات داریم. آیه است اصلاً واتموا الصیام الی اللیل، البته آنجا بحثهای فقهی دارد که الان نمی خواهیم وارد بشوم.

از اینجا مرحوم آقای خوئی مخصوص جماع قائل هست که اگر دو بار شد دو تا کفاره دارد اکل و شرب نه، معروف این نیست، الان بیشتر معروف این هست که هیچکدام تکرر کفاره ندارد اما خوب این شبهه را دارند شاید از قدما داشته باشیم یا از علمای اهل سنت الان نمی دانم به هر حال قائل داریم که اگر مکرر غذا خورد آن وقت لذا یک بحثی را باز دو مرتبه مطرح کردند معیار تکرر چیست ؟ نشسته یک بشقاب پلو می خورد چهل لقمه مثلاً پلو می خورد این چهل تا اکل است یا یک اکل واحد است چون یک جلسهی واحد آنهایی که با تکرر قائل شدند کفاره مکرر می شود باز اینجا هم بحث مصداقی هم دارند البته در غیر از ماه رمضان این طور نیست، در

روزه‌ی قضاء در روزه‌ی کفاره در روزه‌ی نذر اگر مفطر را به جا آورد دیگر کلا از حالت صوم خارج است، اتموا الصیام الی اللیل این منحصر به حرمت شهر رمضان است این از خصائص ماه رمضان است.

یکی از حضار: اعتکاف هم اتمام می‌خواهد؟

آیت الله مددی: اعتکاف هم اتمام می‌خواهد چرا، مستحبش هم می‌خواهد. چرا، اما آن نکته‌ی دیگری است، حالا این بحث فقهی را من نمی‌خواستم مطرح کنم فقط اشاره کردم.

پس یک بحث این هست که صحیح و فاسد بین متکلمین در این کتاب‌های متأخر شیعه مثل همین کفایه تقریرات دیگران می‌گویند صحت و فساد یک مفهوم عرفی است به عبارت خودشان به معنای تمامیت، اگر یک عملی به لحاظ اجزاء و شرایط تام بود این نتیجه‌اش این است که موافق امر است و یک نتیجه‌اش هم این است که مسقط اداء و قضاء است پس ما دو تا تعریف از صحت و فساد نداریم، صحیح یعنی تام، تام الاجزاء و الشرائط انما الکلام متکلمین در بحث تکلیف نگاه کردند گفتند موافقت اعم، فقها در بحث فقهی و فرع عملی نگاه کردند گفتند مسقط اداء و قضاء، و الا فرق نمی‌کند.

البته در این کتب متأخرتر مثل مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی ایشان دارد تمامیت به لحاظ اجزاء و شرائط و ترتب اثر، این ترتب اثر در کلمات اهل سنت آمده نمی‌دانم حالا مرحوم آقای آشیخ محمد حسین از آنها گرفته یا نه، یعنی این بحث که این لفظ لفظی است از قدیم اهل سنت دارند همین قاضی ای جی که از متکلمین هم هست در شرحی که بر مختصر ابن حاجب دارد آن جا می‌گوید که ثمره لفظی است بحث لفظی است چون می‌گوید مراد از صحیح آن عملی است که یترتب علیه الثمره، حالا ایشان اثر نوشته آن جا ثمره نوشته شده است، چون می‌خواهم بگویم عین الفاظش است، آن وقت ثمره‌اش این است که موافقت امر است آن ثمره‌اش این است که مثبت قضاء است، مرحوم آشیخ محمد حسین یک مقداری اینجا روی ترتب اثر بحثی کردند و یک مقداری هم از بحث اصولی خارج شدند مخصوصا در حاشیه‌ای که دارند و مرحوم استاد هم تقریری بر ایشان دارند چون از بحث به نظر من خارج است متعرضش نمی‌شویم.

مرحوم نائینی که محور بحث ماست همین مطلب را قبول می کنند که مراد از صحت و فساد تمامیت و عدم است، بعد هم ایشان نوشتند به خاطر این که مطابق و مقابل با درست و نادرست در فارسی است و این مفهوم ... البته درست و نادرست در یک کتاب عربی آوردن برای استشهاد به اینکه مفهومی واضح است خیلی عجیب است، خوب آدم عربی که نمی فهمد درست یعنی چه، غرض این که این تعریف به اخفی فرموده فرمودند به معنای درست و نادرست.

به هر حال ایشان نوشته تعریف نمی شود کرد و چون مفهوم عرفی است اصطلاحی دارند چیزی که اجلاء یا حتی مساوی آن هم نداریم که بگوییم، عرض کردم این بحث از همان قدیم هم مطرح شد که آیا ترتب ثمره و اثر در اینها هست یا نه .

عرض کنم من برای اینکه خلاصه ی کلام نائینی را چون مختصر می شود نوشت در هفت هشت ده سطر نوشتند دیگر من کتاب ایشان را نیاوردم آقایان می توانند مراجعه کنند.

عرض کنم من برای اینکه یک مقدار مطلب روشن تر بشود دیدیم باز مجبوریم یک مقداری ... چون مخصوصا این بحث فساد و تقابل صحیح و فساد که آیا صحیح و فاسد دو تا هستند یا یکی، باز احتیاج پیدا کردیم که یک مقداری متعرض بشویم آن وقت چون اگر بخواهیم تمام مطالب خوانده بشود و بعد به اصطلاح دائما بخواهیم تعلقات نهایی بدهیم همینطور همراه خواندن مطلب آن نکاتش را هم اگر باشد عرض می کنیم.

در این کتب اهل سنت عرض کردم مثلا همین کتاب مختصر ابن حاجب من چون می دانم کتاب مستقلا چاپ شده حالا نمی دان در چند جلد آن را که من الان نقل می کنم از جلد دو است، چون مختصر ابن حاجب با شروح و حواشی متعدد حدود پنج شش تا شرح چاپ شده است، در آن جلدی که من دیدم در جلد دو دارد، که متعرض این مطلب شده است.

این بحث را حالا آن کتاب هم دارد آن مطلبی که گفتم ترتب ثمره از قاضی ای جی در شرحی که دارد . در اینجا در این کتاب البحر المحيط در جلد یک از صفحه ی ۲۵۰ تا حدود صفحه ی ۲۶۰ راجع به صحت و بطلان بحث کرده است من بعضی نکات را دائما به صورت نکته نکته می گویم، اولاً بحثی که اینجا دارند یا مختصر ابن حاجب دارد یا ایشان دارد، این بحثشان یک زاویه ی بحث است،

بحثی که ما الان داریم زاویه‌ی دیگر است اشتباه نشود، اولاً توضیح را عرض بکنم، این بحثی که اینجا در کتب اهل سنت آمده من کرارا بنده عرض کردم خدمت آقایان که در تقسیم بندی اباحت اصول فرض کنید مثلاً کفایه سیزده تا مقدمه دارد هشت تا مقصد دارد یک خاتمه دارد این که چطور مباحث اصول را تنظیم بندی کنیم این خوب همیشه اختلاف بوده بین اهل سنت و اصولیین شیعه و دیگران.

لکن آنچه که می‌شود من حیث المجموع از مجموع کتب اهل سنت یا حتی اگر بیایم معنای شیعه را بعدها اضافه کنیم و در بیاوریم عرض کردیم مباحث اصول در پنج فصل است اگر بخواهیم درست و علمی تر بحث کنیم، و مراد ما از مباحث اصول آنچه که تا حالا به عنوان کتب اصولی نوشتند بخواهیم همه را جمع و جور بکنیم و سر و تهش را به هم بزیم این پنج فصل می‌شود.

فصل اولش درباره‌ی حقیقت حکم است، ما الان این را در اصول خودمان نداریم این اصلاً فصل مستقلی نداریم، حقیقت حکم اقسام حکم، کم وضعی مولوی ارشادی، اقسام واجب، تعریف واجب، الفاظ و الی آخره ما یک بحثی راجع به حکم و اقسام حکم است.

بحث دیگر راجع به الفاظ و ظهورات، مقدمه و موخره و انواع بحث‌هایی که در ظهورات هست.

بحث سوم مصادر تشریع که کتاب و سنت و عقل و اجماع و سد و اجماع و الی آخره است این منابع تشریع و مصادر تشریع است.

بحث چهارم را بحث حجج و امارات مثل خبر واحد اجماع نزد شیعه و الی آخره.

بحث پنجم هم اصول عملیه است.

به ذهن ما اگر بخواهیم یک چیزی بنویسیم که جامع تمام کتب اصول سنی و شیعه باشد این است که سابق بوده یعنی این که الان در این سیزده قرن علمای اسلام نوشتند یعنی از اواخر قرن دوم فرض کنید مثلاً آن که الان داریم رساله‌ی شافعی است، قبلش کتاب شیبانی است اصول شیبانی، نقل شده که مرحوم ابان بن تغلب هم در اصول کتاب داشته است. اگر آن را هم اضافه کنیم از نیمه‌های قرن دوم تا الان که نیمه‌ی قرن پانزده هستیم سیزده قرن مجموعه‌ی مباحث اصولی است، اگر بخواهیم همه‌ی اینها را ردیف و مرتب بکنیم، این بحث موجودشان این طور می‌شود.

در بحث حکم که بحث اول بود یک حکم را چون تقسیم کردند به حکم تکلیفی و وضعی در بحث حکم وضعی اقسام حکم وضعی را نوشتند، که عرض کردیم در کتب اهل سنت به طور متعارف حکم وضعیشان سببیت و شرطیت است الان ما جزئیت هم اضافه کردیم مانعیت و قاطعیت هم اضافه کردیم دیگر در مثل کفایه ملکیت و زوجیت و حجیت و... آن مقدار حکم وضعی محدود شد، جزو احکام وضعی که نوشتند صحت و بطلان است.

پس اگر در این کتاب بحث صحت و بطلان هست به مناسبت احکام وضعی نوشتند، یکی از احکام وضعی صحت و بطلان را گرفتند، ما که الان در اینجا بحث می کنیم به لحاظ استعمال است ربطی به حکم وضعی ندارد، ثم اتموا الصیام الی اللیل بگوئیم این اتموا الصیام اعم است صیام صحیح یا صیام باطل حتی اگر صیام باطل بود اتموا الی اللیل .

دو گرای بحث است، اصلا آن بحث تقسیم حکم وضعی و تکلیفی را ما مستقلا مثل اینها نداریم، البته این بحث لطیفی است، می دانید بحث حکم وضعی و تکلیفی بحث اساسی هم هست، اما خوب در اصول ما ننوشتند، یک جای معینی نیست، جایش را الان به شما گفتیم فصل اول جایش را هم معین کردیم، اما کتب اصول ما این کار را نکردند.

چون فقیه و اصولی احساس می کرد احتیاج دارد، راست هم هست، این را کجا آوردند، در بحث استصحاب به مناسبتی که در استصحاب یک قولی هست در تفسیر بین احکام وضعی و تکلیفی در آنجا احکام وضعی را علمای ما شرح دادند، اصلا به ذهن شما هم شاید این مطلب نیاید، به این مناسبت در بحث استصحاب به عنوان یک بحث مقدمه ...

البته این قول را هم الان نداریم الان کسی قائل ندارد اما به این مناسبت که عده ای بین احکام وضعی و تکلیفی فرق گذاشتند آقایان متعرض شدند البته بحث های ما یک مقدار گرای بحث هم ... مثلا آیا مستقل به جعل است، مستقل به جعل نیست و اینطوری هم بحث کردند و عرض کردم ظاهر بعضی عبارات اهل سنت حکم وضعی را خبر گرفتند اصلا جعل نگرفتند

لذا این بحث را هم در اینجا دارند که بحثی که آنها دارند آیا صحت و فساد اصولاً حکم وضعی است یا نه، این نکته‌ی دوم است، مسأله ما الان در اینجا این بحث را نمی‌کنیم، ما اینجا در بحث استعمال، اطلاق یعنی استعمال و عرض کردیم یعنی واضح است، بعد می‌خوانم خیال کردم سابقاً عرض کردم که اهل سنت ... این در خلال بحث‌های گذشته هم صحبت شده لکن خیلی متفرق بوده است.

اهل سنت عده‌ای معتقدند صحت و بطلان عقلی است، اصلاً حکم نیست، حکم وضعی نیست، چرا چون صحیح یعنی شما عملتان مطابق اعم باشد، به عبارت دیگر مطابقت ماتی به با مامور به این می‌شود صحیح عدم مطابقت ماتی به با مامور به می‌شود فاسد، باطل. پس نکته‌ای را که آقایان در آنجا دارند آیا صحت و بطلان حکم عقل است یا حکم شرع است، حکم وضعی است.

نکته‌ی سوم من احتمال می‌دهم چون یک مقدار می‌خواهیم بخوانیم در حد احتمال فعلاً عرض می‌کنم من احتمال می‌دهم این ثمره‌ای را که بین قول فقها و متکلمین نوشتند فکر میکنم یک نکته‌ی ثمره‌اش هم این بود اینها توجه نکردند فقها صحت و بطلان را شرعی گرفتند، حکم گرفتند، جعل گرفتند، متکلمین حکم عقلی گرفتند برخورد عقلی کردند گفتند عمل شما مطابق با امر است صحیح است مطابق نیست باطل است.

فقها آمدند گفتند مثبت قضاء یعنی تکلیف دارید یا ندارید، فرقی این است اگر قضاء گرفتیم می‌شود حکم شرعی، شارع گفت این کار را قضاء بکن، از آن طرف هم گفته انجام بدهید.

ما عده‌ای از موارد داریم، من چون این موارد را در بحث صوم که نمی‌دانم بیست و هفت، هشت سال پیش متعرض شدیم اصلاً از رسائل ... یصوم صومه ذلک ثم یقضیه، هر دو را داریم، روزه را بگیرد قضا هم بکند، آن نکته‌ی فنی‌اش این است. می‌گوید یصوم یومه، ولو فاسد است، بعد قضا هم بکند پس با اینکه تکلیف دارد که روزه را بگیرد مع ذلک قضاء هم دارد، فقها به نظر من، نظر من است، ندیدم آقایان این ثمره را داشته باشند، من فکر می‌کنم اختلاف سر این نکته هم بود که این حکم عقلی است یا وضعی است، جعل است.

فقها می خواستند بگویند این جعلی است، یعنی اگر امر به قضاء کرد یعنی فاسد است امر به قضاء نکرد صحیح است، پس این نکته اش نکته ی شرعی است، امر به قضاء هست یا نیست، مثل اینکه اگر وقت خارج شد دیگر قضاء به امر احتیاج ندارد. متکلمین چون برخورد عقلی دارند گفتند این نکته اش نیست صحیح یعنی مطابق این را می گوئیم صورۀ مطابقة لاصل به قول عرب ها این تصویری که هست مطابق با اصلش است.

این صحیح یعنی موافقت امر ولذا این حکم عقلی حساب می شود حکم وضعی حساب نمی شود.

یکی از حضار: می توانیم بگوئیم آن یک حکم دیگر است یعنی حکم دوم است استمراریت و اتمام دارد. یک حکم دوم باشد.

آیت الله مددی: احتمال دارد چرا حکم دوم باشد.

بعد ایشان در این کتاب زرکشی که اینها طبعاً جزو اشاعره هستند، الصحة والفساد من انواع خطاب الوضع، حالا مختصر این حاجب دارد من حکم العقل، پس یک مقدار خلاف بین متکلمین و فقها سر این بود که آیا صحت و فساد حکم وضعی هستند، مثل جزئیت و شرطیت و... یا حکم وضعی نیستند، متکلمین می گویند شما امر را انجام دادید می شود صحیح ندادید فاسد می شود.

چرا لانهما حکم من الشارع علی العبادات والعقود اشاره دارد می کند اول بحث است که صحت در دو باب ملاحظه می شود یکی در باب عبادات یکی هم در باب معاملات و بینی علیهما احکام الشرعیة ، بعد نوشته و نازع بعض المتأخرین، البته ایشان بیان نکرده من احتمال می دهم این نزاع را بعدها از زمان قاضی عبدالجبار معتزله مطرح کرده باشند. ایشان دارد و نازع بعض المتأخرین فی کون ذلک حکماً شرعياً ، بعد می گوید فاذا كانت الصحة هی المطابقة والموافقة لمقتضى ما دل علیه الامر ، ببینید مطابق با امر باشد، فالمطابقة والموافقة امر عقلی اعتباری لیس من الاحکام الشرعیة فیہ شیء ، بل نوع نسب و اضافة الی موافقة الامر بعد شروع می کند به فروع...

عرض کردم من در خصوصیات عبارات ایشان وارد نمی شوم ، پس معلوم شد که طرح مساله از طرف ما یک جور است طرح مساله از طرف اهل سنت جور دیگری است، ما شبیه بحث اینها را داریم در استصحاب، اگر خواستیم در کتب اصول این بحث اهل سنت را ببینید

در استصحاب به مناسبتی که بعضی‌ها در استصحاب ... به نظرم فاضل تونی باشد، نگاه کنید رسائل دارد، به نظرم فاضل تونی باشد که فرق بین احکام وضعیه و تکلیفیه را می‌گوید.

بعضی از علما در استصحاب فرق گذاشتند بین احکام وضعیه و تکلیفیه، در اینجا به مناسبتی وارد بحث حکم وضعی شدند مستقلاً مثل اهل سنت بحث نکردند، این بحثی که ما الان در اینجا کلمات آقای نائینی و دیگران را خواندیم این بحث استعمال است بحث حکم نیست. بعد ایشان متعرض یک کلامی می‌شود که آنها دیگر مطالبی است که دیگر واردش نمی‌شویم.

بعد ایشان دارد که المراد بالصحة فی العقود ثبوتها علی موجب الشرع، لیترب آثاره، اصلاً بعضی‌ها هم ترتب آثار را گرفتند به معنای صحت.

بعد هم یک مقداری که در فلان عقود آثار چیست و اینکه ممکن است یک عقدی هنوز صحیح باشد اما اثر بار نشود، اینها بیشتر بحث‌هایی است که از بحث ما خارج است که بخواهیم الان متعرض بشوم.

یکی از حضار: مرحوم شهید صدر هم که فرمودید در ابتدای اصول این حکم را تکلیفی و وضعی ...

آیت الله مددی: وجوب و اینها، ندیدم من. چون من کتاب ایشان را ندیدم.

بله بعد ایشان یک مقداری این فروع را اضافه می‌کند که حالا به بحث اصولی و اما الصحة فی العبادات وقال الفقهاء وقوع الفعل كافياً فی سقوط القضاء وقال المتکلمون هی موافقة امر ... یک مقداری حذف می‌کنم، فی ظن المکلف لا فی نفس الامر، مراد از ظن مکلف یعنی اجتهاد، عرض کردم کلمه‌ی اجتهاد تحری ظن مظنه اینها همه در سابق یک معنا داشت، یعنی می‌گفتند مهمش این است که ما در شریعت نمی‌توانیم به علم برسیم آن حالت جزمی، یک طرف بر یک طرف رجحان دارد این رجحان را ظن و تحری و اجتهاد می‌گفتند.

یکی از حضار: این همان چیزی است که ما خودمان می‌گوییم ما کاری به واقع نداریم...

آیت الله مددی: نه کاری به واقع داریم اما ظن هم جای خودش است.

فکل من امر بعباء فوافق الامر بفعلها کان قد اتی بها صحیحا و ان اختل شرطا من شروطها او وجد مانع وهذا اعم من قول الفقهاء اینها

بحثشان این است که قول متکلمین اعم است، مهم این است که شما امر را انجام بدهید.

لان کل صحه هی موافقه للامر و لیس کل موافقه للامر صحه عندهم بعد ایشان وارد اینکه حالا اصلا این قول را قبول نکنیم یا آن قول

را قبول نکنیم می شوند و دیگر چون از محل بحث ما خارج می شود ما یک دو سه تا نکته ی دیگری که در عبارت هست را متعرض

می شویم به خاطر فوایدی و دیگر وقت هم تمام شد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.